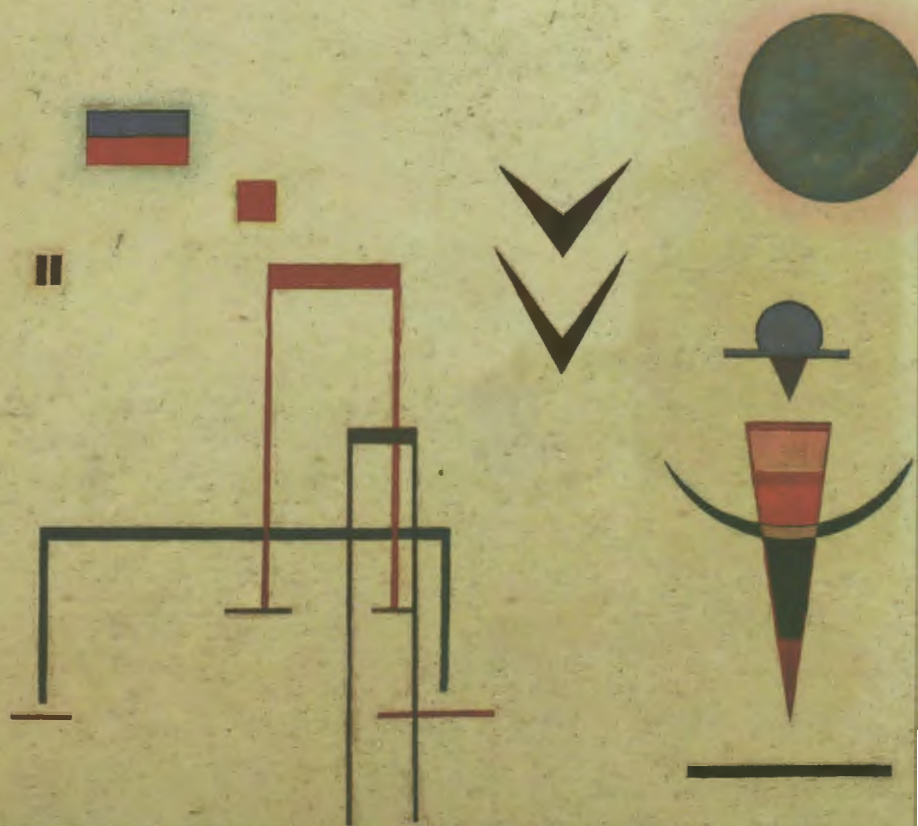


ذهن و جهان

روایتی از رئالیسم درونی

حامد قدیری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه: قدیری، حامد، ۱۳۶۷ - Ghadiri, Hamed
 عنوان و نام پدیدآور: ذهن و جهان: روایتی از رئالیسم درونی / حامد قدیری
 مشخصات نشر: قم: مؤسسه فرهنگی طه، کتاب طه، ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م؛ ۲۱۶ ص.
 شابک: ۸-۱۶-۷۲۶۰۱۶-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: روایتی از رئالیسم درونی
 موضوع: باتنم، هیلاری، ۱۹۲۶- م. - نقد و تفسیر
 موضوع: Putnam, Hilary - Criticism and interpretation
 موضوع: واقع‌گرایی
 موضوع: Realism
 موضوع: نسبی‌گرایی فرهنگی
 موضوع: Cultural relativism
 موضوع: ذهن و واقعیت
 موضوع: Mind and reality
 رده‌بندی کنگره: B۸۳۵
 رده‌بندی دیویی: ۱۲۸/۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۶۷۷۸۳
 وضعیت رکورد: فیبا

© همه حقوق این اثر محفوظ است.

هر گونه تکثیر، انتشار، اقتباس و تلخیص یا ترجمه همه یا بخشی از این کتاب به هر صورت (چاپ، کپی، صوت، تصویر، انتشار در فضای مجازی) بدون اجازه کتبی ناشر و نویسنده ممنوع است و به موجب «قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان» پیگرد قانونی دارد. نقل مطلب از این کتاب در حد متعارف و با ذکر منبع مجاز است.



ذهن و جهان

روایتی از رئالیسم درونی

حامد قدیری



ذهن و جهان

روایتی از رئالیسم درونی

حامد قدیری

ناشر: کتاب طه

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹

شابک: ۸-۱۶-۷۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸

شمارگان: ۷۰۰ جلد

مدیر تولید: مریم یوسفی

صفحه آرایی: زهرا سادات موسوی فر

طراح جلد: معصومه کرم پور

چاپ و صحافی: بوستان کتاب

قم: بلوار معلم، مجتمع ناشران، طبقه سوم، واحد ۳۱۴، انتشارات کتاب طه

دفتر انتشارات ۰۲۵ ۳۷۷ ۴۴ ۶۲۴

دورنویس ۰۲۵ ۳۷۷ ۴۳ ۶۲۴

فروشگاه مرکزی (کتابسرای طه) ۰۲۵ ۳۷۸ ۴۸ ۳۲۶

📞 tahabooks ✉ ketabtaha@gmail.com 📷 ketabtaha

www.ketabtaha.com

کتابسرای طه: کتابفروشی آنلاین
ارسال به سراسر کشور

تقدیم به

مادرم

همسرم

ودخترم

فهرست

تقدیر و تشکر	۱۱
درآمد: ما و پاتنم با مسئله ذهن و جهان مواجه می شویم	۱۳
ذهن و جهان؛ یک نگاه اجمالی	۱۳
هیلازی پاتنم، فیلسوف نوبه نو	۱۸
پاتنم و رویارویی با مسئله ذهن و جهان خارج	۲۱
در باب «روایت»	۲۳
چیدمان فصل ها	۲۵
فصل یکم: نسبی گرایی مطلق؟ نه ... بیش از حد نسبی است	۲۹
نقشه راه	۲۹
نسبی گرایی چیست؟	۳۰
مراد پاتنم از نسبی گرایی	۳۵
حمله پاتنم به نسبی گرایی	۴۰
۱. پاتنم علیه نسبی گرایی اول شخص	۴۱
۲. پاتنم علیه نسبی گرایی فرهنگی	۴۶
جمع بندی: بن بست نسبی گرایی	۵۴
فصل دوم: رئالیسم متافیزیکی؟ نه ... بیش از حد عینی است	۵۷
نقشه راه	۵۷
مراد پاتنم از رئالیسم متافیزیکی	۵۸

- استدلال‌های پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی ۶۵
۱. پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی: استدلال مدل‌تئوریتیک ۶۶
۲. پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی: استدلال مبتنی بر ماجرایی مغز در خمره ۸۲
- تأملی در باب مواجهه پاتنم با رئالیسم متافیزیکی ۸۸
۱. رابطه میان مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی ۸۸
۲. انگیزه‌ها و مبانی پاتنم برای حمله به رئالیسم متافیزیکی ۹۰
۳. نسبت میان استدلال‌های پاتنم و برون‌گرایی معنایی ۱۰۱
- جمع‌بندی: در جست‌وجوی راه سوم ۱۰۳
- فصل سوم: رئالیسم درونی سربرمی‌آورد** ۱۰۵
- نقشه راه ۱۰۵
- شکل‌گیری رئالیسم درونی ۱۰۶
- مؤلفه‌های رئالیسم درونی ۱۱۱
۱. وابسته دانستن صدق به اظهارپذیری عقلانی ایده‌آل شده ۱۱۳
۲. نسبیت مفهومی ۱۲۵
- جمع‌بندی: گویا راهی پیدا شد! ۱۶۱
- فصل چهارم: کمی بر رئالیسم درونی درنگ کنیم** ۱۶۳
- نقشه راه ۱۶۳
- رئالیسم درونی در طول زمان ۱۶۴
- وجه رئالیستی و وجه درونی ایده پاتنم ۱۶۶
- پاسخ رئالیسم درونی به معضلات رئالیسم متافیزیکی ۱۶۹
- نسبت ابعاد معناشناختی و هستی‌شناختی در رئالیسم درونی ۱۷۳
- رئالیسم درونی و سایر دوگانه‌ها ۱۷۴
- نسبیت مفهومی استدلالی علیه رئالیسم متافیزیکی؟ ۱۷۷
- جمع‌بندی: بس است درنگ ۱۸۰
- فصل پنجم: رئالیسم درونی ترک برمی‌دارد** ۱۸۱
- نقشه راه ۱۸۱
- جهان به روایت پاتنم ۱۸۲
- مشکک بودن شرایط و نفی شهودهای رئالیستی ۱۸۵
- راه‌گریز: «شرایط به حد کافی خوب» به مثابه «نقطه ثبات اظهارپذیری» ۱۸۹
- ضربه نهایی: فرو ریختن رئالیسم درونی ۱۹۲

جمع‌بندی: پایانی بر رئالیسم درونی.....	۱۹۴
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: چه ره‌توشه‌ای از رئالیسم درونی برداریم؟.....	۱۹۷
نقشهٔ راه.....	۱۹۷
روایت کلان من از رئالیسم درونی.....	۱۹۸
بهرهٔ ما از رئالیسم درونی.....	۲۰۰
فهرست منابع.....	۲۰۵
واژه‌نامه.....	۲۱۳
نمایه.....	۲۱۵

تقدیر و تشکر

این کتاب، چه خوب و چه بد، در حد بضاعت مزجاة من است اما بی انصافی است که خیال کنیم بی یاری و هم‌کاری دیگران قدم و ورقی از آن آماده می‌شد. در این میان، اول از همه باید شکرگزار خدایی باشم که از نظر من، همه این بحث‌ها و مطالب مشابه آن نهایتاً مقدمه‌ای برای اندیشیدن به اوست.

در ادامه باید از استادانی تشکر کنم که در رساله دکتري من مشارکت داشته‌اند. در واقع هسته اصلی این کتاب برآمده از رساله‌ای است که در گروه فلسفه و منطق دانشگاه تربیت مدرس گذراندم اما به لحاظ صورت و محتوا آنچنان دست‌خوش حذف و اضافه و تغییر و تطور شده که می‌توانم بگویم که اثری مستقل از آن است. با این حال، باید قدردان استادانم دکتر محمد سعیدی‌مهر، دکتر رضا اکبری و دکتر داود حسینی باشم. دکتر سعیدی‌مهر در مقام استاد راهنما سال‌های تحریر آن رساله کنار من بود. دکتر اکبری یکی از مشاوران گران‌قدرم بود که نظرات ارزش‌مندی برای اصلاح ساختار رساله ارائه می‌کردند و دکتر حسینی نیز علاوه بر اینکه زحمت مشاوره را بر عهده داشتند، این فرصت را برای من فراهم کرده بودند که در طول سال‌ها شاگردی ایشان، در موقعیت‌های متعدد از نظرات‌شان بهره ببرم. قدردان الطاف‌شان هستم.

علاوه بر این، از دست اندرکاران کتاب طه تشکر می‌کنم که این اثر را با همه مشکلاتی که داشت، با حسن نظرشان سزاوار طبع یافتند و با دقت و وسواس خود، زمینه انتشار آن را فراهم کردند.

اما مهم‌ترین قدردانی‌ام نثار کسانی است که به نوعی زمینه‌سازان اصلی تحقق این کتاب‌اند. ابتدا همسر؛ هرگاه به سبب ناملایمات معمول پژوهش دل زده می‌شدم، او بود که مرا به طی این مسیر تشویق می‌کرد. اغراق نیست که بگویم اگر همسر نبود، همین وجیزه هم هیچ‌گاه آماده نمی‌شد. دخترم نورا؛ در زمانی که مشغول نگارش رساله - یعنی هسته اصلی این کتاب - بودم، نورا به تازگی مهمان ما شده بود و آنچنان دل می‌برد که هفته‌ها و شاید ماه‌ها کار نگارش رساله را فراموش می‌کردم. با این حال، بی‌تعارف باید بگویم که یک لحظه خنده او به مشقت‌ها و اضطراب‌های نگارش رساله و تحریر این کتاب می‌ارزید. اما قدردانی پایانی؛ من با خودم عهد کرده‌ام که در نوشته‌هایم تأکید کنم که همه چیز را - حتی همین اثر احتمالاً پراشکال را - مدیون مادرم هستم. آیا این تذکر چیزی از این دین می‌کاهد؟ بعید می‌دانم.

درآمد

ما و پاتنم با مسئله ذهن و جهان مواجه می شویم

ذهن و جهان؛ یک نگاه اجمالی

در آغاز، اسطوره بود و متافیزیک نبود. در اندیشه اسطوره‌ای، ذهن و جهان خارج از ذهن^۱ پیوندی نزدیک با یکدیگر داشتند و هنوز انسان از جهان پیرامون خود نگسسته بود.^۲ اما دوره اسطوره‌شناسی (میتولوژی) آغاز شد؛ دوره‌ای که هم خبر از ضعیف شدن رویکرد اسطوره‌ای داشت و هم خود می‌توانست رویکرد اسطوره‌ای را تضعیف کند. با ناتوان شدن رویکرد اسطوره‌ای، انسان خود را با جهانی رودررو می‌دید که حالا با عدم مرجعیت اسطوره‌ها، سراسر ناشناخته و نامعلوم است. در چنین حالتی، مثل انسان و جهان پیرامونش همانند فردی است که وارد اتاقی تاریک شده است؛ اتاقی که هیچ شناختی از آن ندارد و برایش سرتاسر مجهول است. نمی‌داند که اتاق برایش امن است یا خطرناک. نمی‌داند که دیوارهای اتاق کجا جا خوش کرده‌اند.

۱. از اینجا به بعد، با عبارات «جهان»، «جهان خارج» یا «جهان خارج از ذهن» از آن یاد می‌کنم. عمدتاً در همه موارد همین معنی «جهان خارج از ذهن» را مد نظر دارم.

۲. در باب رویکرد اسطوره‌ای و گذار از اسطوره به فلسفه (متافیزیک) بنگرید به: ضمیران، محمد (۱۳۷۹)، گذار از جهان اسطوره به فلسفه، تهران: انتشارات هرمس.

نمی‌داند که اثاثیهٔ اتاق چه هستند و نمی‌داند در آنجا زنده خواهد ماند یا نه. با این حال، با یک ضرورت گریزناپذیر مواجه است: «باید در این اتاق زندگی کرد». شاید در لحظهٔ نخست دلش سرشار از ترس و بیم شود و به گوشه‌ای بخزد و منتظر فاجعه باشد. اما کم‌کم از لاک خود بیرون می‌آید و کورمال کورمال به سراغ گوشه‌گوشهٔ اتاق می‌رود تا آن را «بشناسد» و نهایتاً آنجا را «وطن» خود کند.

وضع انسان پسااسطوره‌ای نیز به همین منوال است. او به شناخت جهان رو می‌آورد و جهان را موضوع شناخت خود قرار می‌دهد و با آن رابطهٔ «نظری» برقرار می‌کند. همین جا اندیشهٔ متافیزیکی زاییده می‌شود. در اندیشهٔ متافیزیکی، انسان خود را از وقایع و جهان پیرامونی جدا می‌کند و از بیرون به آنها نظری می‌افکند و در مقام شناخت و توضیح آن برمی‌آید و می‌کوشد آن را در قالب فلسفه‌اش نظریه‌پردازی کند. بنابراین یکی از دغدغه‌های اصلی فیلسوف آن است که بتواند به «آرخه / ماده‌المواد» عالم دست پیدا کند و بنیان جهان را تصویر کند. علاوه بر آن، وقتی انسان از جهان پیرامونش جدا می‌شود و در مقام شناخت آن برمی‌آید، ناگزیر سؤال دیگری نیز طرح می‌شود: «من چگونه می‌توانم چنین جهانی را بشناسم؟ من چگونه به چنین جهانی دسترسی معرفتی دارم؟»

تعدد نظرات میان فیلسوفان پیشاسقراطی و آشنایی با فرهنگ‌های مختلف سبب شد که گروهی سر برآورند که در فرایند شناخت جهان بر «انسان» تأکید می‌کردند. سوفسطاییان نشان دادند که «انسان» یک طرفِ فرایند شناخت است و نباید صرفاً از جهان خارج سخن گفت. بدین ترتیب از دل آموزه‌های سوفسطاییان برآمد که باید انسان را بیش از پیش جدی گرفت. اما گاهی در این مسیر آنچنان به پیش می‌رفتند که جهان خارج دیگر مدخلیتی نمی‌داشت و انسان فعال‌مایشاء شناخته می‌شد. بدین ترتیب، علی‌الظاهر به دامان نوعی نسبیت می‌افتادند. سقراط در مقام مبارزه با این بی‌بنیادی شناخت، بحث از «تعریف»‌های ثابت را به میان کشید؛ تعریف‌هایی که دست‌خوش تغییرات و تطورات فرهنگی و نظری نمی‌شوند و می‌بایست با تأمل گام‌به‌گام و دیالکتیکی به آنها دست یافت.

افلاطون یکی از نخستین فلاسفه‌ای است که در فرایند فلسفه‌ورزی اش کوشید نظریه‌ای بپروراند که هم «حقیقت جهان» را توضیح دهد و هم «فرایند شناخت و دسترسی انسان به آن» را. او سخن گفتن از تعریف‌های سقراطی را برگرفت و «مُثل» را طرح کرد. مُثل هم در پاسخ او به حقیقت جهان به کار می‌آمدند و هم در پاسخ او به چگونگی فرایند شناخت. در اندیشه او، ساحت مثالی همان ساحت حقایق عالم است و ساحت محسوسات سایه‌ای از آن. در چنین حالتی، وظیفه فیلسوف آن است که از غار محسوسات خارج شود و به ساحت حقایق عالم برسد. همچنین در مقام تبیین فرایند شناخت، به ما می‌گوید که عالم به سه ساحت تقسیم می‌شود: (۱) ذهن، (۲) ساحت مُثل، (۳) ساحت محسوسات. افلاطون دسترسی ما به ساحت محسوسات را از طریق ساحت مُثل و دسترسی ما به ساحت مُثل را از طریق «فراپادآوری» توضیح می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که توانسته در هندسه نظری اش مسئله دسترسی میان ساحت‌های گوناگون را حل کند.

اما ارسطو با مسئله «خورسُموس / جدایی»^۱ وارد میدان شد. از منظر ارسطو، افلاطون با تفکیک قاطع میان ساحت مُثل و ساحت محسوسات، در توضیح رابطه میان محسوسات و مُثل و نحوه حلول مُثل در اشیا محسوس درمی‌ماند و چاره‌ای ندارد جز آنکه از زبان استعاره کمی بگیرد (Copleston 1993-, p. 167). ارسطو این بحران را آنچنان عمیق و جدی می‌داند که نهایتاً مدعی می‌شود که «تمام مشکلات نظریه مُثل از انفکاک آنها از عالم محسوسات برمی‌آید» (Mabbott 1926, p. 72).^۲ اما خود او چه راه حلی برای این مسئله ارائه می‌کند؟ از نظر او، این‌طور نیست که صورت‌ها در ساحتی و رای ساحت محسوسات جا گرفته باشند؛ پس افلاطون بی‌دلیل میان این دو جدایی انداخته است و ساحت مُثل را

1. separation, (χωρισμός).

۲. برای بحثی مفصل درباره مسئله خورسُموس و البته دفاعی از افلاطون در برابر نقد ارسطو، رک: Mabbott, J. D. (1926): "Aristotle and the χωρισμός of Plato", In *The Classical Quarterly* (2) 20, pp. 72-79.

ایجاد کرده است (Copleston 1993-, p. 179). خود او در مقام تبیین دسترسی ذهن به جهان ماده نیز از همان «صورت» استفاده می‌کند. اولاً انتقال صورت‌ها به ذهن سبب حصول معرفت و شناخت می‌شوند و ثانیاً صورت‌های حاصله در ذهن عین یا کپی یا شبیحی از همان صورت‌های بیرونی هستند.^۱

در فلسفه دکارت، رابطه میان ذهن و جهان خارج به مسئله‌ای جدی‌تر تبدیل شد. او به این نتیجه رسید که ذهن و ماده جوهرأً جدا از یکدیگرند و به تبع آن، حالت‌هایی را می‌توانست تصور کند که ذهن در متعارف‌ترین حالت نظری خود قرار دارد اما جهان خارج بالکل وضعیتی متفاوت دارد. او می‌توانست تصور کند که در خواب باشد یا شیطانی خبیث همه معرفت‌های او را دست‌کاری کرده باشد. در چنین حالاتی، چگونه می‌توان دسترسی معرفتی به جهان خارج را توضیح داد؟ هرچند خود دکارت راه حل‌هایی برای حل این مسئله ارائه داد (از ارائه برهان وجودی برای اثبات خدا تا فرض غده صنوبری) اما پرواک فریادهای او در باب انفکاک جوهری ذهن و جهان خارج آن قدر بلند و رسا بود که صدای زیروناچیز این راه حل‌ها را در خود هضم می‌کرد. ناگزیر میراثی که از او به جا ماند همانا التفات به این نکته بود که ذهن و جهان مجزا و منفک از یکدیگرند و تبیین نحوه دسترسی ذهن به جهان خارج بسیار دشوار است. از این دوره بود که مسئله رابطه میان ذهن و جهان خارج به اصلی‌ترین یا دست کم یکی از اصلی‌ترین مسائل فلسفه مدرن تبدیل شد. هیوم بر پایه همین مسئله از امتناع حکم سخن گفت و شکاکیت را طرح کرد. کانت بر همین اساس، روی دوش هیوم سوار شد و انقلاب کپرنیکی به پا کرد و جای آنکه ذهن را آینه و باز نمود جهان خارج بینگارد، نقشی محوری به آن داد. و نهایتاً آنچه «جهان واقع» انگاشته می‌شد کم‌کم به محاق رفت و از دسترس انسان دور شد.

۱. ذکر دو نکته در اینجا ضروری است: نخست آنکه در اینجا در مقام برشمردن اقوال مختلف درباره نسبت میان صورت خارجی و صورت ذهنی نیستیم. نکته دوم اینکه سؤال‌هایی درباره نظریه ارسطو ایجاد می‌شود که ما در مقام پاسخ به آنها نیستیم: آیا تبیین ارسطو توانسته است مسئله نحوه دسترسی ذهن به جهان خارج را حل کند؟ آیا همان ایراد خورس موس به رابطه میان صورت و ماده وارد نمی‌شود؟

در دوره معاصر نیز فلسفه‌های متعدد، علی‌الخصوص فلسفه تحلیلی، باجدیت به مسئله رابطه میان ذهن و جهان خارج پرداخته است. یکی از مشخصه‌های اصلی بروز این مسئله در فلسفه تحلیلی آن است که به سبب روی‌آوری فیلسوفان تحلیلی به «زبان»، در برخی از صورت‌بندی‌ها و بحث‌ها، مسئله یادشده در قالب مسئله رابطه میان زبان و جهان خارج تجلی یافته است. به هر حال، هیلاری پاتنم، فرد محوری این کتاب که در ادامه به تفصیل درباره او سخن خواهیم گفت، معتقد است که همین مسئله هسته اصلی فلسفه تحلیلی است. حرف او نه به این معناست که فقط فلسفه تحلیلی به این مسئله می‌پردازد و نه به آن معناست که فلسفه تحلیلی فقط به سراغ این مسئله می‌رود. بلکه مراد آن است که این مسئله بیشتر از سایر فلاسفه برای فلاسفه تحلیلی محوری دارد و مسائل دیگر نیز برای فلاسفه تحلیلی به این اندازه محوری نیستند (Gaynesford 2006, p. 58). از نظریکی از مفسران پاتنم، صورت اصلی این مسئله از این قرار است:

تجربه‌های ما درباره جهان‌اند؛ ما درباره جهان می‌اندیشیم و به خاطر سخن گفتن درباره جهان است که زبان‌مان را به کار می‌گیریم. در چنین حالتی، اوضاع جهان، ما و رابطه میان ما و جهان به چه شکل است؟ (Gaynesford 2006, p. 15).

به بیان دیگر، مسئله ذهن و جهان خارج در واقع سؤال از این است که جهان خارج چگونه در برابر ذهن انسان ایستاده است؟ آیا مستقل از ذهن ماست یا وابسته به آن؟ اگر مستقل است چگونه و اگر وابسته است چگونه؟ تفصیل این بحث‌ها در ادامه این کتاب خواهد آمد اما فعلاً با تکیه به توصیفات که تا به اینجا آمد، می‌توان اجمالاً گفت که مسئله ذهن و جهان خارج یکی از مسائل اصلی فلاسفه بوده است؛ به گونه‌ای که می‌توان تاریخ فلسفه را حول محور این مسئله تعبیر و تعریف کرد. حالا که اجمالاً با مسئله ذهن و جهان خارج آشنا شدیم، می‌توانیم به سراغ پاتنم برویم. پاتنم کیست و چرا می‌ارزد که به او بپردازیم؟

هیلاری پاتنم، فیلسوف نوبه نو

دنیل دنت^۱ در واژه‌نامه طنزی که برای فلسفه منتشر کرده بود، مدخلی به نام «هیلاری» داشت که توضیحش این بود:

هیلاری. [اسم]: دوره‌ای بسیار کوتاه اما بسیار مهم از حیات علمی یک فیلسوف ممتاز. مثال: «اوه. من سه، چهار هیلاری قبل‌تر به این موضوع فکر می‌کردم» (Dennett 2008, p. 11).

شوخی بالا کنایه‌ای است به هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶) از آن رو که در طول حیات فلسفی‌اش مدام به نقادی و بررسی اندیشه‌های خود می‌پرداخت؛ به گونه‌ای که حتی گاهی پیش می‌آمد که از یک اردوگاه فلسفی به اردوگاه معارض بپیوندد. این تغییرات نظری پاتنم گهگاه ماجراهای جالبی به بار می‌آورد. مثلاً کتاب *Meaning and Moral Sciences* پاتنم در سال ۱۹۷۸ منتشر شده بود. حدود سی سال بعد، یعنی اواخر سال ۲۰۰۹، این کتاب مجدداً منتشر می‌شود اما پاتنم در مقدمه تجدید چاپ تذکری می‌دهد:

به جزیک سخنرانی که بخش نهایی این کتاب را شکل می‌دهد، یعنی رئالیسم و خرد، هنوز هم با جدیت با دیدگاه‌هایی که در این کتاب از آنها دفاع کرده‌ام موافق‌ام ... یک تذکر دیگر: در مقدمه این کتاب [که در سال ۱۹۷۸ نوشته شده] گفته‌ام «آخرین مقاله (یعنی همان «رئالیسم و خرد»)^۲ چرخشی را نشان می‌دهد که اخیراً در اندیشه‌ام داشته‌ام». اما از سال ۱۹۹۰ این چرخش - که به سمت رئالیسم درونی بود - را اشتباه قلمداد می‌کنم (Putnam 2010, p. 5).

خود پاتنم درباره این تغییرات مکرر دیدگاه‌ها توضیح جالبی می‌دهد که با وجود طولانی بودن، حاوی نکاتی درباره حقیقت فلسفه‌ورزی است که خواندن آن را ضروری می‌کند:

بعضی‌ها تغییرهای مکرر در دیدگاه فلسفی‌ام را یک نقص شخصیتی تلقی می‌کنند. اگر حوصله شوخی داشته باشم، جواب می‌دهم احتمالاً

دیدگاه‌هایم را پی‌درپی تغییر می‌دهم چون دائم اشتباه می‌کنم. اما فیلسوفان دیگر تغییری در دیدگاه‌هایشان نمی‌دهند چون هیچ وقت اشتباه نمی‌کنند. ولی برای یک بار هم شده باید نکته‌ای جدی در این باره بگویم. هیچ وقت گفت‌وگوهایم با کارنپ در سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ را فراموش نمی‌کنم؛ به خصوص هیچ وقت یاد نمی‌رود که کارنپ - فیلسوف بزرگی که جدیت و انسجام قاطعانه‌ای داشت - چه قدر تأکید می‌کرد که دیدگاه‌هایش در مورد مسائل فلسفی را نه یک بار که بارها تغییر داده است.

«من قبلاً آن‌طور فکر می‌کردم ... الان این‌طور فکر می‌کنم» جمله‌ای بود که هیچ وقت از زبان کارنپ نمی‌افتاد ... هرچند با هیچ یک از ایده‌های کارنپ در هیچ یک از دوره‌هایش موافق نیستم، اما برای من، کارنپ نمونه بارز انسانی بود که حقیقت‌جویی را فراتر از غرور شخصی می‌دانست. وظیفه فیلسوف این نیست که دیدگاه الف را (اگر بتواند) تولید کند و از آن به بعد، با عنوان «آقای دیدگاه الف» یا «خانم دیدگاه الف» شناخته شود. اگر پژوهش‌های فلسفی (این عبارت را یکی دیگر از فیلسوفانی که دیدگاه‌ش را عوض کرده به کار برده) [مراد پاتنم ویتگنشتاین است] به گفت‌وگوی دو هزار ساله‌ای کمک کنند که فلسفه نامیده می‌شود؛ اگر این پژوهش‌ها فهم ما را نسبت به تنگناهایی که «مسائل فلسفی» می‌نامیم شان عمیق‌تر کنند، آنگاه فیلسوفی که آن پژوهش‌ها را پیش‌برده کارش را درست انجام داده است.

فلسفه رشته‌ای نیست که به راه حل‌های نهایی برسد. اگر کار فلسفی به‌خوبی انجام شود، یکی از ویژگی‌هایش رسیدن به این نتیجه است که آخرین دیدگاه - مهم نیست که متعلق به خود فرد باشد یا کسی دیگر - هنوز پرده از اسرار و رموز عالم برداشته است (Putnam 1991c, xi).

اما شهرت پاتنم صرفاً به خاطر تغییرات پی‌درپی نظریاتش نیست. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم پاتنم حضور او در حوزه‌های متعدد فلسفه تحلیلی است.

اگر فلسفه تحلیلی قرن بیستم را دیواری ببینیم که فلاسفه طراز اول یادگاری هایشان را روی آن ثبت می‌کردند، آنگاه پاتنم نوجوان پرجنب و جوشی خواهد بود که دائم به گوشه‌گوشه این دیوار سرک می‌کشد و یادگاری‌های دل‌پذیری از خود به جا می‌گذارد. مارتا نوسباوم^۱ در یادواره‌ای که پس از مرگ پاتنم نوشته می‌گوید:

پاتنم فیلسوفی با گستره علائق خیره‌کننده بود و در دوران کاری پربار خود، مباحث خلاق و جامعی از مسائل مهم در حوزه‌های بسیار متنوع فلسفه پدید آورد. در واقع هیچ فیلسوفی از زمان ارسطو نبوده است که بتواند مساهمت خلاق و بنیادینی در همه این حوزه‌ها داشته باشد: منطق، فلسفه ریاضیات، فلسفه علم، متافیزیک، فلسفه ذهن، اخلاق، اندیشه سیاسی، فلسفه اقتصاد و فلسفه ادبیات؛ و پاتنم حداقل دو حوزه به این فهرست افزوده است که ارسطو در آنها کار نکرده است؛ فلسفه زبان و فلسفه دین.^۲

همین گستردگی علائق پاتنم سبب شده که او به ویژگی دیگری نیز شهره شود. پاتنم به لطف عمر نسبتاً طولانی خود و به سبب حضور در اکثر حوزه‌های فلسفی، سال‌های زیادی را صرف نگارش متون فلسفی کرده و در این مدت نیز، مطالب و محتواهای زیادی را مکتوب کرده است. کنار هم نشستن این ویژگی‌ها سبب شده است که گاه او را مهم‌ترین فیلسوف فلسفه تحلیلی در قرن بیستم یاد کرده‌اند. فارغ از اینکه چنین ادعایی صحیح است یا خیر، دست کم می‌توان پذیرفت که پاتنم فیلسوفی است که مواجهه با آثار و نظرات او حائز اهمیت است.

1. Marta Nusbaum

۲. این مطلب ۱۴ مارس ۲۰۱۶ در هافینگتون پست منتشر شده است. اصل مطلب در این نشانی قابل دسترسی است:

https://www.huffingtonpost.com/entry/hilary-putnam-1926-2016_b_9457774.html

در اینجا از ترجمه دوست خویم مهدی رعنائی استفاده کرده‌ام که در سایت ترجمان منتشر شده است. ترجمه مطلب نوسباوم در سایت ترجمان به نشانی زیر در دسترس است:

<http://tarjomaan.com/vdef.cdeiw6dcygiaw.html>

پاتنم و رویارویی با مسئله ذهن و جهان خارج

گفتیم که از نظر پاتنم، مسئله چگونگی رابطه ذهن و جهان خارج مهم ترین مسئله فلسفه تحلیلی است. از نظر او، سؤال بزرگ رئالیسم این است که مفاهیم و واژگان چگونه به مابازاء هایشان در جهان خارج ارجاع می دهند و آنها را متعین می کنند؟ (Putnam 1993).

بنابراین، می توان تفلسف پاتنم را حاصل سر و کار داشتن او با این مسئله دانست. او طی مدت طولانی فلسفه ورزی اش که از دهه پنجاه قرن بیستم آغاز شده و تا نیمه دهه دوم قرن بیست و یکم ادامه داشت، مدام با این مسئله گلاویز بود و عمده کارهای به یادماندنی اش از مواجهه اش با همین مسئله نشئت گرفته بود.

همان طور که قبل تر هم گفتیم، پاتنم فیلسوفی با دوره های متعدد است که حتی گاهی از یک اردوگاه فلسفی به اردوگاه رقیب پیوسته است. در این میان، دوره رئالیسم درونی او آشکارا تبلور مواجهه او با مسئله رابطه ذهن (زبان) و جهان خارج است. اما دوره رئالیسم پاتنم از کی شروع شد و تا کی ادامه داشت؟ البته نمی توان نقطه مشخصی برای آغاز و پایان این دوره تعیین کرد، ولی می توان گفت که این دوره از حدود اواخر دهه هفتاد میلادی آغاز شد و تا اوایل دهه نود میلادی ادامه داشت. در این دوره، پاتنم آثار متعددی پیرامون رئالیسم درونی نگاشت که غالباً مجموعه مقاله بوده اند. علاوه بر آن، پاتنم در سال های بعد از این دوره هم شروح و تفسیرهایی درباره سخنانش پیرامون رئالیسم درونی و مؤلفه های آن ارائه کرده است که حتی برخی از آنها در آخرین آثار او پس از مرگش منتشر شده اند. با این حساب، می توان گفت که پاتنم حدود پانزده سال به طور مستقیم و حدود بیست سال به طور غیرمستقیم درباره رئالیسم درونی و ادعاهای آن سخن گفته است.

او در این دوره، یک استراتژی مشخص را پی گرفته است. از نظر او، دو پاسخ ریشه دار برای مسئله ذهن و جهان خارج وجود دارد: نسبی گرایی و رئالیسم متافیزیکی. اما هر دوی این پاسخ ها با معضلات مهمی مواجه می شوند که ناگزیر می بایست از این پاسخ ها دست کشید. اجمالاً نقطه ضعف این پاسخ ها آن است

که رابطه ذهن و جهان خارج را به درستی ترسیم نکرده اند. بنابراین، لازم است دیدگاهی ارائه شود که رابطه ذهن و جهان خارج را به درستی ترسیم کند تا بتواند از معضلات آن دو پاسخ بگریزد. و این دیدگاه ایجابی همان رئالیسم درونی ست که راه سوم، یا در واقع راه باریکه ای در میان آن دو راه است. با این اوصاف، اگر مسئله ذهن و جهان خارج یکی از اصلی ترین مسائل فلسفه است و اگر پاتنم فیلسوفی است که آرای او در فلسفه تحلیلی حائز اهمیت اند و اگر یکی از تجلیات مواجهه او با مسئله ذهن و جهان خارج در رئالیسم درونی بوده است، پس جا دارد درک روشنی از رئالیسم درونی داشته باشیم تا یکی از پاسخ های محتمل به آن مسئله مهم را از زبان پاتنم بشنویم.

اما بررسی رویکرد پاتنم به سه دلیل با دشواری هایی همراه است: نخست آنکه پاتنم مدام به خود انتقادی مشغول بوده و به مرور زمان، برخی از دیدگاه هایش را جرح و تعدیل یا حتی رد کرده است. دوم آنکه آثار زیادی درباره مسئله ذهن و جهان خارج تحریر کرده اما کلیت نظریه به همراه جزئیات آن را در قالبی مدون طرح نکرده است. بدین ترتیب، نظریه او در گوشه و کنار انبوهی از آثارش مستتر است. سوم آنکه مدت زمانی که پاتنم با اندیشه رئالیسم درونی مماس است به نوعی طولانی است. همان طور که گفتم، او حدود پانزده سال به طور مستقیم و حدود بیست سال به شکل غیرمستقیم درباره رئالیسم درونی قلم زده است. این سه دلیل دست به دست هم داده اند و باعث شده اند که به دست آوردن تصویری روشن و پرجزئیات از تمامیت نظریه رئالیسم درونی بسیار دشوار باشد.

من در این کتاب تلاش می کنم که با التفات به این دشواری ها، روایتی از رئالیسم درونی پاتنم ارائه کنم. اما اگر بخواهم محتوای این کتاب را مشخص تر حول یک مسئله سرو سامان بدهم، یحتمل آن مسئله چیزی شبیه این است که موضع رئالیست درونی در قبال نسبت میان ذهن و جهان (کمی واضح تر: انفکاک یا عدم انفکاک ذهن و جهان از یکدیگر) چیست؟

اما گمان می‌کنم وقتی مشخص می‌کنیم یک کتاب به چه چیزی می‌پردازد، بهتر است این را هم مشخص کنیم که این کتاب به سراغ چه چیزهایی نمی‌رود. دست کم دو چیز است که مطمئن‌ام در این کتاب قرار نیست به آن بپردازیم: اول اینکه اینجا در مقام ارزیابی و نقادی استدلال‌های متعدد پاتنم نیستیم. پس بیشتر تلاش کرده‌ام روایتی سازگار و منسجم و هم‌دلانه از این استدلال‌ها ارائه کنم. با این حساب، کتاب حاضر نسبت به درستی و اعتبار این استدلال‌ها ساکت است. با این حال، تنها نقدی که بر رئالیسم درونی وارد می‌کنم (و مدعی نیستم که لزوماً فقط از ذهن من تراوش کرده) این است که برخی از مشکلاتی که پاتنم به دیگران وارد کرده به نحوی به خود او نیز وارد است.

دوم اینکه درست است که، طبق آنچه در ادامه خواهم گفت، برداشت من این است که لب کلام رئالیسم درونی همانا درهم‌تنیدگی ذهن و جهان است، اما در اینجا به دنبال طرح سایر دیدگاه‌های مدعی درهم‌تنیدگی ذهن و جهان نیستم. فلاسفه بسیاری، هم در سنت تحلیلی و هم در سنت قاره‌ای، دیدگاه‌هایی شبیه پاتنم دارند (یا آنکه آرای پاتنم به حرف‌های آنها شباهت دارد) اما در اینجا صرفاً بر آرای پاتنم متمرکز خواهم بود.

در باب «روایت»

در این کتاب تلاش می‌کنم تا جایی که ممکن است «روایتی» منسجم از رئالیسم درونی پاتنم ارائه کنم. شاید بهتر باشد که همین جا کمی درباره مفهوم «روایت» صحبت کنیم و حرف‌هایمان را یکی کنیم. یکی از تعابیر رایج درباره روایت این است که داده‌ها را در قالب سیر علی و معلولی کنار هم بچینیم؛ به گونه‌ای که گام اول شرط لازم/کافی برای گام دوم و گام دوم شرط لازم/کافی برای گام سوم و ... باشند. در بحث علمی، گاهی این رابطه علی در قیامت رابطه میان مسئله و راه حل تجلی می‌یابد: یک مسئله طرح می‌شود و ما برای حل آن مسئله راه حلی ارائه می‌کنیم. اما از دل همان راه حل، مسئله دیگری

سر برمی آورد که حالا در مقام حل آن برمی آییم. در واقع، شیوه روایی به مثابه زنجیره‌ای از مسائل است که پی در پی می آیند و در نهایت به حل یک مسئله نهایی منتهی می شوند.

من در این روایت خودم را در مقام راهنمایی قرار می دهم که دست مخاطب را می گیرد و از تپه‌ای بالا می برد و از همان بالا، نمای شهری را به او نشان می دهد. این نما تصویری کلی و منسجم از آن شهر ارائه می کند اما طبعاً اگر مخاطب بخواهد درباره یکی از خیابان‌ها یا محله‌ها اطلاعات بیشتری داشته باشد، ناگزیر باید از آن تپه پایین بیاید و از نزدیک، با آنجا آشنا شود. من تلاش کرده‌ام هر بحث را در نسبت با سایر مباحث ترسیم کنم؛ طوری که مخاطب بفهمد که طرح این بحث چه کمکی به حل مسئله قبلی دارد و آستن چه مسئله تازه‌ای است. شاید در نگاه نخست، استخراج چنین روایتی ساده به نظر آید اما معتقدم که فرایند روایت‌سازی کاری دشوار و گاهی پژوهشی ماندگار است. وقتی قرار است موضوعی را روایت کنید، باید بتوانید اجزای پراکنده آن موضوع را از گوشه و کنار جمع کنید و آنها را پی در پی و براساس روابط معقول کنار هم بچینید. برای آنکه اهمیت روایت‌سازی را نشان بدهم، از شما دعوت می‌کنم که لحظه‌ای به تفاوت میان شاگرد یدک‌فروش و استادکار مکانیک فکر کنید. شاگرد یدک‌فروش کسی است که چندین ماه (یا حتی سال) در یدک‌فروشی کار کرده است و قطعات خودرو را به خوبی می‌شناسد اما فقط استادکار مکانیک است که رابطه میان این قطعات را به خوبی فهمیده است و می‌تواند از قطعات درهم و پراکنده، یک موتور کامل بسازد. به گمان من، توانایی ساختن روایت یک موضوع ربط وثیقی به فهمیدن آن موضوع دارد. بنابراین، کسی می‌تواند چیزی را روایت کند که زیر و بم آن را فهمیده باشد و شناختی متناسب از آن به دست آورده باشد. من مدعی‌ام که تلاش کرده‌ام به فهم رئالیسم درونی دست پیدا کنم و آن را روایت کنم. آیا در این کار موفق بوده‌ام؟ نمی‌دانم اما امیدوارم دست کم به این هدف نزدیک شده باشم.